

نسیم شمال

از دیدگاه دکتر ابراهیم باستانی پاریزی و دیگران

دکتر فریدون ازاده تفرشی

بخش اول مقاله «سید اشرف‌الدین گیلانی (نسیم شمال)» در شماره ۲۹ پیام بهارستان به چاپ رسید. اینک در بخش دوم آن دیدگاه‌های دکتر ابراهیم باستانی پاریزی و دیگران جهت علاقمندان ارائه می‌گردد.

دکتر ابراهیم باستانی پاریزی در مورد زندگی سیاسی و اجتماعی و انتشار هفته‌نامه طنز نسیم شمال و نحوه همکاری او با سیاسیون در مجله گوهر سال ۱۳۵۴ شماره‌های ۹ و ۱۰ مطالب نقدگونه‌ای دارد.

دکتر باستانی پاریزی مطلب خود را با عنوان «تأثیر گیلان در نسیم شمال» بیان می‌کند و یادآور می‌شود که به عنوان یک ایرانی حق دارد که در مورد هر گوشه از مملکت خود اظهار نظر خوب و بد بکند و این گفتگو بی‌نتیجه نخواهد بود. و برای مطالب خود دلایلی دارد و آن استناد به منابع و ماخذ، نوشته‌ها و تحقیقات سایر پژوهشگران و اهل تحقیق می‌باشد. در این جا با توجه به اهمیت مطالب استاد باستانی پاریزی در مورد سید اشرف‌الدین که با نگاهی دیگر او را نقد و بررسی می‌کند به اختصار به مطالب ایشان اشاره می‌کنم: «همیشه گفته‌اند که هر نویسنده و شاعر بیش از هر چیز و هر کس از محیط اجتماعی و طبیعی خود متأثر می‌شود و سید اشرف‌الدین که اصلاً قزوینی بوده و در گیلان پرورش یافته بود، طبعاً از این تأثیر بی‌بهره نبوده است.

دوران سید اشرف‌الدین در گیلان و موقعیت ممتاز و محیط باز و پر هیجان گیلان خصوصاً انزلی و رشت زمینه بسیار مساعدی برای شکوفا شدن استعداد مدیر نسیم شمال فراهم ساخته است. هر چند استعداد ذاتی و ذوق فطری سید

اشرف در استفاده از روحیه اجتماع خود، عامل بزرگ موفقیت او می‌باشد. ولی این محیط گیلان و مردم روشن دل و ساده‌طبع و آزادیخواه گیلان بوده که میدان به دست سید اشرف‌الدین داد و وسایلی فراهم کرد تا روزنامه‌ای مطابق ذوق و روحیه مردم پدید آورد که کار به آنجا رسید که روزنامه او در اولین روزهای انتشار به اکناف ولایات و شهرهای ایران از ماورای ارس تا حوالی بم و کرمان و از بوشهر تا سرخس خریدار و خواننده داشته باشد و آنقدر نفوذ یابد که حتی امروز هم سالخورده‌گان ولایات دوردست بعضی از اشعار او را به عنوان چاشنی ذوق برای فرزندان و نوادگان خود بخوانند.

موقعیت ممتاز بندر انزلی و رشت در تمام طول حکومت قاجار این زمینه را فراهم ساخته بود که نخستین دریچه آشنایی با تمدن غرب از این بندر کوچک بر جامعه ایران گشوده شود. حقیقت آن است که نخستین پادشاه یا صدر اعظمی که عازم اروپا بوده لا محال از کناره سفیدرود خود را به انزلی و سپس به باکو می‌رساند و چون باز می‌گشت طبعاً از طریق راه آهن روسیه و قفقاز یعنی باکو به انزلی می‌رسید. بسیاری از سفرا و سیاحان خارجی نیز از همین طریق آمد و شد می‌کردند. چنانچه عثمانی نیز به علت ارتباطات زیاد، شاه بندری در انزلی داشت. در نتیجه نخستین جراید و مجلات، کتابها و همه افکار نو از این راه به ایران می‌رسید. پس بدور از واقعیت نیست اگر انزلی را در روزگار اخیر، پنجره‌ای

بدانیم که از ایران به دنیای روشن فکری خارج گشوده می‌شد.

آنها که اهل کتاب و مطبوعات هستند می‌دانند که هر کتاب‌فروش یا اداره توزیع روزنامه و مجله، همیشه به فیش و تیراژ فروش رشت و پهلوی اهمیت خاص قائل بوده‌اند و همیشه بعد از تهران، تیراژ فروش کتاب و مجله در گیلان در ردیف دوم یا سوم قرار داشته است. علاوه بر آن انجمن فرهنگ گیلان و مدارس وابسته به آن از قدیمی‌ترین و پرمایه‌ترین جمعیت‌های فرهنگی کشور محسوب می‌شد. و من خود مقالات استادان بزرگی چون دکتر عیسی صدیق و مرحوم سعید نفیسی در مجله فرهنگ ۱۲۹۸ش دیده‌ام و آقایان ابراهیم فخرایی و کریم کشاورز از اعضاء هیات تحریریه آن مجله بوده‌اند. البته اهمیت انزلی و رشت به عنوان مسیر ارتباطی ایران با خارج هرگز این نکته را نفی نمی‌کند که سرزمین گیلان نیز قبل از مشروطه دچار همان مصائب بود که در سایر شهرها و ولایات مشاهده می‌شد.

همان طور که در کرمان می‌بینیم که سی سال قبل از مشروطه، ناصرالدوله گوش کارگران تنبل باغ شاهزاده را عصر به دیوان می‌کوفت و روز بعد میخ آن را می‌کشید و آزادشان می‌کرد، در رشت هم با وجود اینکه دروازه آزادی ایران به خارج بود، باز هم می‌بینیم که فی‌المثل در گیلان هم محمولی خان سپهدار (سپهسالار بعد) آدمی را



قبل از اثبات گناه چندان چوب می زند که بیهوش می شود و این خود از کسانی است بعدها به حق از ارکان مشروطه به شمار می رود.

روزگاری که سید اشرف الدین در رشت بود، دوران نام آوری یکی از رجال بزرگ مشروطیت یعنی محمدولی خان سپهسالار است که کار خود را از سرتیپی فوج تنکابنی آغاز کرد و القابش از امیر اکرم و سردار اکرم شروع شده و به نصرالسلطنه، سردار اعظم، سپهبد اعظم و سپهسالار اعظم رسید. . .

مکاتبات و تلگراف های محمدولی خان، با محمدعلی شاه از فصول دلکش تاریخ مشروطیت است و هر دو طرف در کمال سادگی آنچه در دل داشته اند به زبان آورده اند.

وقتی سپهبد از تبریز بازگشت تلگرافی هم به محمد علی شاه کرد و گفت، مصلحت آن است که اندکی با مردم همراه باشد. شاه جواب داد: سپهبد اعظم از تلگراف رمز شما تعجب کردم. . . حالا که عده ای مفسد در تبریز اسم خود را مشروطه طلب گذاشته، عصیان کرده اند که من از راه تملق به آنها مشروطه بدهم و برای سلطنت خودم و دین اسلام ننگ تاریخی بگذارم، هرگز نخواهد شد، عجب است از غیرت شما، عجب دولت خواهی می کنید، همان است که گفته ام، تا این اشرار تنبیه نشوند و پدرشان سوخته نشود دست بردار نیستم.

بحمدالله قشون و سرباز هم دارم. پول هم هر قدر بشود اهمیت ندارد. محمدعلی شاه قاجار.

البته محمدعلی شاه تلگراف تندمی هم به او مخابره کرد به این مضمون: «محمد ولی محض سوق نمک به حرامی تو به دولت، ترا از شئون دولت خارج و املاک ترا خالصه نمودیم، از باغشاه محمدعلی شاه». ولی محمدعلی خان هم جواب تندتری داد به این مضمون: «باغشاه، الحمدلله که از این ننگ خارج شدم، و در املاک من هم هیچکس قدرت دخالت نخواهد داشت.»

حالا تصویر بفرومائید، جرایدی که تا دیروز چنین کسی را ملامت می کردند و می کوفتند از امروز چه روشی باید در پیش بگیرند و مشکلات کسانی چون سید اشرف را در چنین حوادثی باید سنجید. با همه اینها چنانکه می دانیم سید اشرف اصولاً مورد حمایت سپهبدارها بود و به همین دلیل همان روزها که سپهسالار وارد رشت شده بود، نسیم شمال

در شماره ۲۴ محرم ۱۳۲۷ هـ. مقدم او را چنین تبریک گفت:

شده گیلان دوباره پر ز انوار
ز یمن مقدم سعد سپهبدار
سزد گیلانیان یکسر نمایند
غبار مقدمش را کحل ابصار
جهانگیرا امیرا دستگیرا
که نامت منتشر گشته در اقطار
ز دیلم گر عیان شد آل بویه
ز تنکابن چو تو گشته پدیدار
الا تا رأیت مشروطه برپاست
هلاتا جام مشروطه است سرشار
همیشه باد مداح تو اشرف
نگهدارت خداوند جهاندار
نه تنها محمدولی خان سپهسالار بلکه فتح. . .
خان سپهبدار (اکبر) نیز یار همراه اشرف الدین حسینی بودند و حتی مهاجرت و انتقال سید اشرف به تهران نیز به همراه مسافرت سپهبدار صورت گرفت.

مخالفت روزنامه نویسان گیلان و اشخاص متنفذ با سید اشرف و حامیان مقتدر او مثل محمدولی خان سپهسالار و خاندان معروف دیگر رشتی یعنی سپهبدار رشتی و سردار معتمد و مبصرالملک و مجیب السفر که پسرعموهایش بودند و خیرالکلام همه را به نام «آل امشه» می نامید، باعث شد که سید اشرف نیز پس از مهاجرت سپهبداران به تهران همراه آنان شود و به تهران بیاید. روزنامه سید اشرف قدم به قدم با سپاه گیلان همراه است، چنانکه فتح قزوین را توسط سپهسالار چنین توجیه می کند:

فائش می گویم ره و رسم مسلمانی یکی است
مشرّب مشروطه خواهی جوش ایرانی یکی است
متفق گشتند شیران جمله از بهر شکار
فتح قزوین ماند از شیران گیلان یادگار
نباید فراموش کرد که موقعیت مناسب سپهبدار و یاران مشروطه خواهش این امکان را به اشرف الدین می داد که آنچه می خواهند به زبان آورند، حتی قطعه معروف که در شماره ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۲۷ هـ. نسیم شمال آمده است:

الا ای ملت گیلان من از دربار می آیم
ز پیش ممدلی شه خسرو قاجار می آیم
اگر چه قاصدم اما مسافروار می آیم
بدیدم مستبدین را به حال زار می آیم

و یادر مورد دوستی محمدعلی شاه باملت که می گوید:

رفع نقار شیخنا، می شود و نمی شود
شاخ نغیر کرنا، می شود و نمی شود
توب و تفنگ بی صدا می شود و نمی شود
غول، دلیل ورهنا، می شود و نمی شود
گرگ به گله آشنا، می شود و نمی شود
میوه باغ معدلت در بر ظالمان مجو
ظالم اگر کشد ترا، ناله مکن امان مجو

البته بسیاری از اهل ادب در آن روزگار، اشعار سید اشرف را نمی پسندیدند، و کسانی مثل ملک الشعراء بهار هم اعتنائی به او نداشتند و حتی کسانی مثل عارف اصلاً به او سخت تاخته اند، ولی هیچ کدام نمی توانستند منکر نفوذ معنوی این مرد در عامه باشند و شاید گاهی به حسد و حسرت هم منتهی می شد. مخالفت عارف شاید در اثر بستگی سید اشرف با خواتین گیلان، خصوصاً سپهبدار بوده باشد و با سابقه ای که از مخالفت گیلانی ها با عارف داریم، شاید از آنجا آب بخورد، ولی به هر حال می توان سایه حسادت را هم در آن یافت که عارف او را به تندمی مورد توهین قرار داده و به عوام فریبی و «خر کردن عامه» متهم نموده.

چند بیت از عارف در مورد نسیم شمال که در سال ۱۳۴۰ ق = ۱۲۹۹ ش سروده است:

خواندم امروز من نسیم شمال
خوانده ناخوانده کردمش پامال
دروریات سید اشرف را
نامه سر تا بیا مزخرف را
ای نسیم سحر به استعجال
کن سؤالی تو از نسیم شمال
پی تخریب کله های عوام
از چه داری تو جد و جهد تمام
روزنامه است یا که این شعر است
یا طلسمات باطل السحر است
روزنامه نه خوانچه و خوان است
که در او ماهی و فسنجان است
گوئیا ای مدیر خر گردن
منفعت برده ای ز خر کردن
ای خر از این خران چه می خواهی
تو ز خود بدتران چه می خواهی
اهل این ملک بی لجام خرنند
بخدا جمله خاص و عام خرنند

عارف در اینجا به همه مردم تاخته و عنان اختیار را از کف داده است چنانکه رئیس الوزراء وقت را مورد انتقاد قرار داده تلویحاً گوید:

زین خران جملگی بزرگترست

میتوان گفت یک طویله خر است

گمان من آنست که خود سید اشرف هم سرخورده از همراهی با خوانین شمال و خوانین بختیاری به آنچه بدان ایمان داشته بدبین شده به همین دلیل و درست در همین سال ۱۳۳۳ هـ. (یعنی سال کتک خوردن عارف، که ۹ سال از مشروطه میگذشته است) می گوید:

مقصد و کیلان را عاقلانه سنجیدیم

مشرب وزیران را عالمانه فهمیدیم

خاک پاک ایران را عارفانه گردیدیم

هر چه را نباید دید ما یکان یکان دیدیم

این زمین بیحاصل جای آبیاری نیست

در جبین این کشتی نور رستگاری نیست

هست مدت نه سال خلق پارلمان دارند

هم باسماں عدل بسته ریسماں دارند

اندرین بهارستان کعبه امان دارند

باز هر چه می بینیم خلق الامان دارند

کار ملت مظلوم غیر اه و زاری نیست

در جبین این کشتی نور رستگاری نیست

این رک گوئی و بی پیرایگی را اشرف از مردم گیلان آموخته بود، مردمی که این صفت را به ارث برده اند. از آن جهت به ارث برده اند که در تمام قرون زندگی پشتشان به کوه بوده است. سرزمین گیلان و مازندران حصارى از کوهستانهای صعب العبور و جنگلهای انبوه دارد که تیر هم از لابلای شاخه های آن به زحمت می گذرد.

این حصار طبیعی و پوشش طبیعی همیشه مدافع بزرگ قوم بوده است و به همین دلیل، نه اسکندر و نه عرب و نه چنگیز و نه تیمور، حتی با بریدن جنگل و گشودن راه برای عبور اراپه ها امکان نداشتند از ساری قدمی جلوتر بگذارند و به همین دلیل روزی که یعقوب لیث سرکوفته و آتش خورده از چالوس به ساری عقب نشست هنگام سان و رژه سپاهیان، متوجه شد که کوه و جنگل و دریا و چهل روز بارتنگی و طوفان بیش از چهل هزار سپاه او را در زیر سنگها مدفون ساخته و شتران و چارپایان لشکر او نیز عموماً در اثر زخم حشرات و پشه های دریاکنار از پا افتاده اند.

گوئی سید اشرف هم، به این نیروی بزرگ مدافع طبیعی پی برده بود که می گفت:

هر که با اهل گیلان در افتاد

نامش از لوح امکان برافتاد

دکتر باستانی پاریزی در ادامه گفتار خود یادآور می شود که:

سپهسالار با آن همه اموال بی حساب، آخر الامر سخت درمانده شد که از پرداخت مالیات و قرضها فروماند، او در هشتم محرم ۱۳۴۵ هـ/ ۱۹۲۶ م. ۱۳۰۷ ش در تهران خودکشی کرد واقعاً همتی می خواهد که آدم در سن ۸۱ سالگی طپانچه را بر پیشانی خود بگذارد و گلوله آن را خالی کند.

آنطور که معیرالممالک نوشته «روزی، در باغ زرگنده، می خواست به پستیچی انعام دهد، و دیناری در اختیار نداشت. این حال بر او گران افتاد و به زندگی خود خاتمه داد «چنین بود سرنوشت کسی که در گیلان، سالی سیصد تا سیصد و پنجاه هزار تومان آن روزگار برنج می فروخت عجب آنکه، آدمی که یک روز به شکراله خان تنکابنی گفته بود:

بکشمتم یا می میری؟ روزی رسید که ناچار شد خود را بکشد قبل از آنکه بمیرد.

سید اشرف گیلانی برخلاف سپهسالار از مال دنیا جز یک چننه ۲۰ هزار بیٹی شعر چیزی نداشت در واقع نسیم شمال در حکم فرزند سید اشرف الدین است که نام او را باقی نگه داشته، و گرنه سید اشرف از جهت زن و فرزند اجاقش کور بود.

تجیری که بعد از مرگ و در واقع خودکشی مدافع

بزرگش محمولی خان به او دست داده بود، در تهران، با وجود بی سر و سامانی و به قول ما کرمائی ها «بی در کجائی» سرنوشت شومی برای سید تدارک می دید که خود نیز گاهگاه به این تحیر اشاره می کند.

ز بخت خویش نالانم نمیدانم چه بنویسم؟

ازین اوضاع حیرانم، نمیدانم چه بنویسم؟

او که در تهران بی امان، از ریشه بریده شده بود و خود به طعنه می گفت:

نسیم شمال اینجا رو تهرانش میگن

دروازه شمرونش میگن

بالاخره به همان نقطه و به همان جایی رسید که قبل از محمولی خان با سیصد هزار تومان عایدی سالیانه برنج رسیده بود، منتهی سپهسالار هم همت و هم لاقل پول یک گلوله را داشت که در مغز آشفته خود خالی کند، اما سید که بیست هزار بیت او حتی یکی از آنها کار یک گلوله را نمی کرد، ناچار سال های آخر عمر را در بیمارستان و دارالمجانین با مغز آشفته سر بیالین بگذارد که کار او به بن بست رسیده بود:

گر دریانی به شور بنشانندت

ور پیل تنی چو مور بنشانندت

بنشین که ز خاستن نخیرد چیزی

گر ننشینی به زور بنشانندت»

نسیم شمال از دیدگاه یحیی آریان پور:

یحیی آریان پور در کتاب از صبا تا نیما: تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی جلد دوم ص ۷۷۶۱ در مورد سید

اشرف الدین گیلانی می گوید:

پرتال جامع علوم انسانی

ملحه (۱) امین بجا المصطرا زاد عام

عبارت: (۴۱)

اخوت نسیم شمال

بیدار سدرمان وصال

۱۳۲۶

نسیم شمال

۱۳۲۷

اشرف الدین گیلانی

۱۵ فروردین ۱۳۲۷

نشر: خانه ملت

«نه ماه پیش از بمباران مجلس (۱۳۲۶ هـ.)، اولین شماره روزنامه ادبی و فکاهی به نام نسیم شمال در تاریخ ۲ شعبان ۱۳۲۵ هـ. در شهر رشت انتشار یافت. مدیر و دارنده آن سید اشرف‌الدین قزوینی، معروف به گیلانی، فرزند سید احمد حسینی قزوینی بود. بعد از بمباران مجلس و برچیده شدن انجمن‌ها، نسیم شمال نیز متوقف گردید تا اینکه در سال ۱۳۲۷ هـ. پس از فتح تهران و غلبه آزادیخواهان با کمک‌های مادی و معنوی ولی خان سپهسالار اعظم دوباره انتشار یافت. سید اشرف‌الدین در سال ۱۳۳۳ هـ. با فتح‌الله اکبر، سپهبد اعظم به تهران آمد و روزنامه نسیم شمال را در تهران دایر کرد. از زندگی وی اطلاعات زیادی نداریم. گویا در سال ۱۲۸۷ هـ. ق. بدنیا آمده است و شرح احوال منظومی که به قلم خود نوشته چنین برمی‌آید که در قزوین به دنیا آمده و شش ماهه بوده که یتیم می‌شود و در یتیمی ملک و خانه‌اش را غصب کرده‌اند و او دچار فقر و تنگدستی شده است. در جوانی به عتبات رفته و چندی (ظاهراً ۵ سال) در کربلا و نجف زیسته و بعد شور میهن‌پرستی او را به ایران کشانده است. چنانچه در این خصوص می‌گوید:

در ره تبریز با سوز و تعب
خدمت پیری رسیدم نیمه شب
آن قلندر چون مرا دیوانه دید
مست از جام می جانانه دید
کرد تعلیم همه اسرار حق
گشت روشن روحم از انوار حق
دوره تحصیلات مقدماتی را در تبریز گذرانده و هیئت، جغرافیا، صرف و نحو، منطق، هندسه و علوم متداول دیگر را آموخته و چندی بعد به گیلان آمده و در رشت اقامت گزیده و از رشتیان نوازش‌ها و مهربانی‌ها دیده و نخستین شعرهای خود را همانجا سرود.

در هزار و سیصد و بیست و چهار
چونکه شد مشروطه این شهر و دیار
کردم ایجاد این نسیم نغز را
عطر بخشیدم ز بویش مغز را
وی هدف خود را از انتشار نسیم شمال چنین بیان می‌کند:

«قصدم این است که بر فراز خرابه‌های این تمدن
ظالمانه و ستمگر صلیب جاننداری نصب کنم که



دنیا را به زیر بازوان توانا و گل و سنبل آراسته خود بیاورد. می‌خواهم روزنامه‌ای تأسیس کنم که به زبان شعرهای بسیار ساده و دلنشین با مردم صحبت بدارد و هر شماره آن را به یک شاهی به خلق‌الله بفروشم، چون معتقدم که اشعار ساده، خواه نشاط‌بخش باشد، خواه غم‌انگیز، تنها زبانی است که به دل مردم ساده می‌نشیند. مخصوصاً اگر بتوانند آن را به آواز هم بخوانند.»

ارتباط اشعار سید اشرف‌الدین گیلانی با اشعار میرزا علی اکبر طاهرزاده صابر شاعر قفقازی و مطالعات فرهنگی

«طاهر خانوف پس از ذکر ارتباط نزدیک مجاهدان رشت با انقلابیون قفقاز در سال‌های ۱۹۰۹-۱۹۱۰ میلادی می‌گوید: سید اشرف‌الدین روزنامه نسیم شمال، که منادی افکار مجاهدان بود بلاشبهه با انقلابیون قفقاز بی‌ارتباط نبوده است» (پیک دانشگاه لنین گراد سال ۱۹۴۲، ش ۲ و عیناً در پاورقی کتاب از صبا تا نیما جلد ۲ ص ۶۲)

اقتباس سید از اخبار و ترجمه آزاد اشعار صابر و ارائه آن به سبک و شیوه خودش جای تحقیق و مطالعه بیشتری داشت. حتی ملک‌الشعرا بهار نیز در نامه منظوم خود به صادق سرمد به این موضوع اشاره داد. «بخشی از اشعار اشرف‌الدین از جنبه تاریخی و سیاسی و حتی از نظر ادوارد براون به لحاظ ادبی اقتباس یا ترجمه آزادی از اشعار میرزا علی‌اکبر طاهرزاده صابر گوینده قفقازی می‌باشد که سید

آنها را به سبک و شیوه خود در اختیار فارسی‌زبانان آن روز که تشنه آزادی و خواهان برانداختن رژیم کهنه و فرسوده اجتماعی بودند قرار می‌داد. سید اشرف‌الدین در این قسمت از اشعارش در واقع مترجم و ناقل افکار صابر برای فارسی‌زبانان بود و حتی غالب اشعار اصیل وی نیز تا حدی «صابرانه» بود. ملک‌الشعرا بهار ضمن نامه منظوم خود به صادق سرمد، با تصدیق مرغوبی شیوه و تازگی سبک سید اشرف نسبت انتحال (سخن یا شعر کسی را به خود نسبت دادن یا شعری که دیگری گفته جزو اشعار خود ساختن) به او می‌دهد.»

احمد اسید اشرف خوب بود

احمد گفتن از او مطلوب بود

شیوه‌اش مرغوب بود

سبک اشرف تازه بود و بی دلیل

لیک هپ هپ نام بودش در بغل

بود شعرش متحل

یحیی آریان‌پور در همین ارتباط در صفحه ۶۵ کتاب از صبا تا نیما جلد ۲ می‌گوید:

«هرچند ممکن است بگوئیم که سید اشرف نمی‌دانسته است اشعاری به امضاهای مستعار در روزنامه ملا نصرالدین چاپ می‌شود از صابر است، اما شرط امانت بود که لااقل یک بار در نسیم شمال اشاره کند که مضمون اشعار خود را از کدام منبع گرفته است. چنانچه خود صابر در یگانه شعری که از نسیم شمال ترجمه کرده، مأخذ آن را صریحاً ارائه کرده است. به هر حال اقتباس و استقراض نسیم شمال از صابر اگر از قدر هنری این اشعار تا حدی بکاهد از قدر خدمت بزرگ گوینده آنها که رسانیدن این مضامین به ایرانیان و کمک به آزادی ایران باشد، هیچ نخواهد کاست. من برای ثبت در تاریخ ادبی ایران و اطلاع کسانی که آن عهد و زمان را درک نکرده‌اند و بعدها می‌خواهند در این زمینه کار کنند به این نکته اشاره کردم و اکنون برای تکمیل این بحث کلیات نسیم شمال را با «هوپ هوپ نامه» صابر تطبیق و ترجمه بیت اول بعضی اشعار صابر را که اصل آنها به تدریج در روزنامه ملا نصرالدین منتشر و کمی بعد ترجمه یا مفاد آنها در نسیم شمال درج گردیده است. در دو ستون با هم روبرو می‌کنم» (جهت اطلاع بیشتر به صفحات ۶۵ تا ۷۷ کتاب از صبا تا نیما جلد ۲ مراجعه کنید)